

۱۸۴۸ این اولین اعلام‌علنی‌ای بود مبنی بر احتیاج به سازماندهی طبقه کارگر در یک سازمان سیاسی مستقل که قاطعانه از کلیه احزاب بورژوا، حتی دمکرات‌ترین آنها، متمایز باشد. بدینگونه لاسال قدم به پیش نهاد تا نیازهای جنبشی را که مستقلاً بپا خاسته بود، و بسرعت زیاد در بین کارگران ساکسنی - آنجا که دیگر نزاع بین دمکراتها و نمایندگان معدود مبارزین قدیمی جنبش پرولتاریائی ۱۸۴۸ در گرفته بود - رشد میکرد، پاسخ گوید. فکر فر خواندن کنگره‌ای از کارگران از قبل در میان این کارگران به بحث گذارده شده بود. کمیته مخصوصی برای این امر در لایپزیک سازمان داده شد. لاسال که این کمیته از وی خواسته بود نظر خود را در مورد مسئله اهداف و مسائل جنبش طبقه کارگر اعلام دارد، در نامه سرگشاده اش خطاب به کمیته لایپزیک، برنامه خود را تشریح نمود.

پس از اینکه لاسال برنامه بورژواهای مترقی و ابزاری که برای اصلاح وضع کارگران پیشنهاد میکردند، را مورد انتقاد شدید قرار داد، وی نظریه اجتناب ناپذیری سازماندهی حزب مستقل طبقه کارگر را مطرح نمود. خواسته اساسی سیاسی‌ای که همه نیروها میبایست برای تحقق بخشیدن به آن تمرکز نمایند، کسب حق رای عمومی بود. لاسال در مورد برنامه اقتصادی، با تکیه بر آنچه که "قانون آهنین دستمزدها" مینامید، ثابت نمود که هیچ وسیله‌ای برای افزایش دادن دستمزدها فراتر از حداقلی مشخص وجود نداشت. لذا وی سازماندهی تعاونیهای تولید کنندگان را بکمک اعتباری که از جانب دولت تامین میشد توصیه میکرد.

واضح است که مارکس نمیتوانست چنین طرحی را بپذیرد. کوشش لاسال برای جلب مارکس به جانب خود بی‌ثمر ماند. دلایل دیگری هم بودند که تنها چند ماه بعد - زمانیکه لاسال که با "سیاست‌علنی"، و مبارزاتش علیه حزب مترقی از خود بیخود شده، تقریباً تا حد لاسال زدن با حکومت تنزل کرد - شکل مشخص بخود گرفتند.

به هر ترتیب - هیچ شکی وجود ندارد - و مارکس خود این امر را تشخیص داد - که لاسال بود که پس از دوران طولانی ارتجاع از ۱۸۴۹ تا ۱۸۶۲، درفش پرولتاریا را در سرزمین آلمان برافراشت، و او بود که اولین سازمان دهنده حزب طبقه کارگر آلمان بود. این

خدمت غیر قابل انکار لاسال بود .

لکن در فعالیت سازماندهی و سیاسی بسیار فشرده ، گرچه کوتاه ، لاسال - که کمتر از دو سال طول کشید - عیوب اساسی ای وجود داشت ، که حتی پیش از برنامه ناکافی او، مارکس و انگلس را از خود دور میساخت .

بسیار واضح بود که لاسال بر ارتباط بین اتحادیه عمومی کارگران آلمان^(۱) که او - سازمان داده بود و جنبش قدیم کمونیستی نه تنها تاکید نمی نمود ، بلکه بالعکس هرگونه ارتباطی را به شدیدترین وجهی نفی میکرد* . وی که اغلب عقاید اساسی اش را از مانیفست کمونیست و نوشتجات دیگر مارکس بعاریت گرفته بود ، با جدیت فوق العاده ای از هرگونه ارجاع به آنها اجتناب مینمود . تنها در یکی از آخرین کارهایش او از مارکس نقل قول می آورد ، نه از مارکس کمونیست ، نه از مارکس انقلابی ، بلکه از مارکس اقتصاد دان .

این امر را لاسال با ملاحظات تاکتیکی توجیه میکرد . وی نمیخواست توده های را که دارای آگاهی ناکافی بودند ، و میبایست از قید روانی مترقیون ، که به بخش افسانه شبح کریه کمونیسم ادامه میدادند ، آزاد میشدند ، برماند .

لاسال لافزن بود ؛ وی عاشق هرگونه غوغا ، رژه ، و تبلیغی بود که تانیری چنین نیرومند بر توده های فرهنگ دارد ، و کارگر تحصیل کرده را از خود میراند . وی از این که بعنوان خالق جنبش کارگری آلمان شناخته شود لذت میبرد . این امر بود که نه تنها مارکس و انگلس بلکه همه افراد قدیمی جنبش انقلابی قدیم را میراند . این نکته حائز اهمیت است که تنها طرفداران قبلی ویتالینگ و مخالفین فراکسیونی مارکس به لاسال پیوستند . حتی یکسال هم گذشته بود که کارگران آلمانی دریافته بودند که جنبش آنها تنها توسط لاسال آغاز نشده بود . مارکس و دوستانش علیه این اشتیاق به از بین بردن کلیه پیوندها با جنبش قدیمی انقلابی و مخفی اعتراض کردند . این اکراه لاسال از اینکه با ارتباطاتش با گروه غیرقانونی قدیمی بخود لطمه وارد نماید نیز با نقطه ضعف لاسال در تعلق به سیاست بازی^(۲) توضیح داده میشود .

نکته مورد عدم توافق دیگر مسئله حق رای عمومی بود . این خواست توسط چارتیست ها طرح شده بود . مارکس و انگلس نیز آنرا مطرح میساختند ، لکن ایشان نمیتوانستند اهمیت مبالغه آمیزی را که لا سال برای آن قائل بود ، یا استدلالی را که او مینمود ، بپذیرند . برای لا سال حق رای عمومی داروی اعجاز آمیز همه دردها شده بود ، چیزی که در خود کافی بود ، و مستقل از دیگر تغییرات در زندگی سیاسی و اقتصادی ، بلافاصله قدرت را در دست کارگران قرار میداد . وی با ساده لوحی باور داشت که وقتی کارگران حق رای بدست آورند ، حدود ۹۰ درصد کرسی های پارلمان را خواهند برد . او درک نمیکرد که تعدادی شرایط بسیار مهم پیش شرط برای تبدیل حق رای عمومی به وسیله ای برای آموزش طبقاتی - بجای وسیله ای برای فریب توده ها - بودند .

عدم توافق بر سر مسئله "تعاونیهای تولیدکنندگان" کمتر از این عمیق نبود . این تعاونیها برای مارکس و انگلس در آنزمان ابزاری جانبی با اهمیت بسیار محدود بودند . این تعاونیها میبایست بعنوان اثبات این امر که نه کارفرما و نه سرمایه دار هیچیک فاکتور واجبی در تولید نیستند بکار میرفتند . لکن انجمن های تعاونی را بصورت ابزاری برای تسخیر تدریجی کل بازار تولید توسط جامعه دیدن ، بمنابیه فراموش کردن این امر بود که برای انجام دادن این کار ابتدا احتیاج به در اختیار داشتن قدرت سیاسی است . همانطور که در مانیفست نشان داده شده بود ، تنها در آنزمان بود که میتوانست یک سلسله اقدامات لازم صورت گیرد .

مارکس و انگلس به همین شدت بر سر مسئله نقش اتحادیه های کارگری با لا سال اختلاف عقیده داشتند . لا سال که کاملاً اهمیت انجمنهای تعاونی تولیدکنندگان را بیش از حد واقعی برآورد میکرد ، سازماندهی اتحادیه های کارگری را مطلقاً بی فایده میدانست ، و از این نظری به نظریات اتوبیستهای قدیمی که مورد جامع ترین انتقاد توسط فقر فلسفه مارکس فرار گرفته بودند ، باز میگشت .

عدم توافق در زمینه تاکتیک ، عمق کمتری نداشته ، از جنبه عملی حتی حائز اهمیت بیشتری بود . ما کوچکترین حقی نداریم که مارکس را متهم کنیم ، آنطور که مهرینگ متهم کرد ، به اینکه

به مترقیون پربها داد و امید بسیار زیادی به بورژوازی بست. ما فرصت داشته ایم که توصیف بورژوازی پروس را که مارکس در نتیجه تجربیات ۱۸۴۸ خود نوشت، مورد مطالعه قرار دهیم. دیده ایم که او با چه شدتی در جدلش علیه وگت بورژوادمکراسی را مورد انتقاد قرار داد. اختلاف از اینجا ناشی نشد که مارکس که از سرزمین مادری خود جدا شده بود هنوز اعتقاد خود را به مترقی بودن بورژوازی پروس حفظ کرده بود. در حالیکه لا سال که با واقعیت‌ها پروس بیشتر آشنا بود کاملاً از آنها سرخورده بود. اختلاف بر سر تاکتیک در رابطه با بورژوازی بود. درست همچون در جنگی بین دولتهای سرمایه داری، در مبارزه بین بورژوازی مترقی و بیسمارک لازم بود تاکتیک که خطر آلت دست شدن سوسیالیستها توسط یکی از طرفین دعوارا مرتفع سازد، تعیین گردد. لا سال در حمله اش به مترقیون پروس، فراموش میکرد که هنوز فتوایسسم پروس، نظام یونگری^(۱) پروس، وجود داشت که با کارگران خصومت کتوری از بورژوازی نداشت. وی مترقیون را بدرستی مورد حمله و ضربت قرار داد، لکن خود را در محدوده وابستگی‌های لازم نگاه نداشت و با چاپلوسی کردن در برابر حکومت تنها به هدفش ضربه زد. لا سال حتی از متوسل شدن به سازش‌های کاملاً غیر مجاز تردید بخود راه نداد. برای مثال، زمانی که چند کارگر دستگیر شدند وی پیشنهاد کرد که آنان عریضه‌ای خطاب به بیسمارک، که بدون شك بخاطر عداوت با لیبرال‌ها آنان را آزاد میکرد، بنویسند. کارگران از پذیرفتن اندرز لا سال خودداری کردند. مطالعه سخنرانی‌های وی، خصوصاً سخنرانی‌های او در نیمه اول سال ۱۸۶۴، تعداد فراوانی از اینگونه اشتباهات را آشکار میسازد. مابرسر مذاکراتی که لا سال، بدون اطلاع سازمان، با بیسمارک انجام میداد و بدین ترتیب حیثیت خود و هدفی که به آن خدمت میکرد را در معرض صدمه جدی قرار میداد، تامل نمیکنیم.

اینها اختلافاتی بودند که باعث میشدند مارکس و انگلس از قرار دادن اتوریته نام خود در پشتیبانی از تبلیغ و ترویج لا سال خودداری کنند. ولکن — و بر این نکته تاکید میکنیم — گرچه آنان از پشتیبانی کردن از لا سال خودداری میکردند، با وجود این از مخالفت علنی با

وی نیز خودداری مینمودند . تاثیر آنها بر همکارانشان در آلمان ، مثلاً لیبکشت ، در همین
روال بود . در ضمن لا سال که بیطرفی آنها را بسیار ارج مینهاد ، بی‌مه‌ایا در سرایشیب
فرو می‌غلطید . لیبکشت ، همچون رفقای دیگر برلن ، و ایالت‌تراین ، از مارکس میخواستند که
با تأکیدیهای غلط لا سال علناً به مخالفت برخیزد . بسیار محتمل است که اگر لا سال در ۳۰
اوت ۱۸۶۴ کشته نشده بود کار به گسست‌علنی میرسید . چهار هفته پس از مرگ لا سال، در
۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ ، بین‌الملل اول تاسیس شد . این امر فرصتی به مارکس داد تا به کار
فوری انقلابی ، این بار در مقیاسی بین‌المللی ، بازگردد .

فصل هفتم

- بحران ۱۸۵۸-۱۸۵۷ • رشد جنبش کارگری در انگلستان ،
- فرانسه ، و آلمان • نمایشگاه بین‌المللی لندن در سال ۱۸۶۲ •
- جنگ داخلی در آمریکا • قحطی پنجه • شورش لهستان •
- تاسیس بین‌الملل اول • نقش مارکس • خطابه افتتاحیه •

در فصل پیش متذکر شدیم که تقریباً ده سال سپری شد تا جنبش انقلابی کارگری پس از شکست ۱۸۴۸-۴۹ شروع به بهبود یافتن نماید . نشان دادیم که آغاز این بهبودی با بحران ۱۸۵۷-۵۸ که ابعاد بین‌المللی بخود میگرفت و حتی بگونه‌ای بسیار بارز بر روسیه نیز تاثیر گذارد مرتبط بود . نشان دادیم چگونه طبقات حاکمه اروپا ، که تا آنزمان ظاهراً صلح‌جو بودند ، مجبور شدند حل همه مسائل را که توسط انقلاب ۱۸۴۸ مطرح شده بودند و هرگز حل‌نگشته بودند ، تقبل کنند . مهمترین مسئله‌ای که حل فوری می‌طلبید ، مسئله ناسیونالیسم بود — اتحاد ایتالیا ، تشکیل آلمانی متحد . ما احتمالاً این واقعیت را یادآور شدیم که این جنبش انقلابی ، به سخن دقیق ، تنها به اروپای غربی محدود میشد و تنها بخشی از انگلستان را تحت تاثیر شدید خود داشت ، لکن نتوانست به بخشهای عمده اروپا ، روسیه ، و به ایالات متحده امریکای دوردست برسد . در آنزمان در روسیه مسئله حاد روز الغای نظام سرواز بود . در دوره باصطلاح "رفرمهای بزرگ" بود که جنبش آغاز شد و در اوایل دهه شصت بشکل انجمنهای انقلابی زیرزمینی که در پیشاپیش آنها انجمن باصطلاح "زمین و آزادی" قرار داشت درآمد . در سوی دیگر آتلانتیک ، در ایالات متحده ، مسئله الغای برده داری حلی فوری را می‌طلبید . این مسئله ، حتی در مقیاسی بزرگتر از مسئله مشابه در روسیه ، نشان میداد چگونه جهان واقعاً بین‌المللی شده بود ، جهانی که سابقاً بعنوان بخش محدودی از اروپا در نظر گرفته میشد . مسئله‌ای چنان دورافتاده مانند الغای برده داری در ایالات متحده ، دارای اهمیتی فوق‌العاده برای خود اروپا شد . در حقیقت این امر آنقدر پر اهمیت شد که مارکس در مقدمه

به اولین جلد سرمایه بیان داشت که جنگ برای الخای برده داری ناقوس جنبش کارگری جدید در اروپای غربی را بصدا درمیاورد .

با مهمترین جنبش کارگری ، یعنی جنبش کارگری انگلستان ، شروع میکنیم . تا سال ۱۸۶۳ دیگر چیزی از جنبش انقلابی چارتیستها باقی نمانده بود . چارتیسم مرده بود ، در واقع برخی مورخین بر این عقیده اند که در سال ۱۸۴۸ ، درست بعد از تجربه معروف تظاهرات نافرجام ، بود که چارتیسم مرد . لکن در واقع چارتیسم یک دوره شکوفائی دیگر در دهه پنجاه در طی جنگ کریمه داشت . بشکرانه رهبری ارنست جونز^(۱) (۱۸۶۸-۱۸۱۹) ، سخنور زبردست و روزنامه نویس برجسته ای که با همکاری مارکس و دوستان مارکس بهترین ارگان سوسیالیستی آنزمان را درست کرده بود ، چارتیسم توانست نارضائی توده های کارگری را در دوران جنگ کریمه بکارگیرد . برای ماه ها روزنامه خلق^(۲) ، ارگان مرکزی چارتیست ها ، یکی از پرنفوذترین روزنامه ها بود . مقالات استادانه مارکس که متوجه گلدستون^(۳) و خصوصا پالمستون^(۴) بودند توجه همگانرا بخود جلب میکردند . لکن این تنها احیائی موقت بود . بفاصله کوتاهی بعد از ختم جنگ ، چارتیستها ارگان خویش را از دست دادند . علت ، تنها مخالفت های فراکسیونی ای میان جونز و مخالفینش ، نبود ، علل اساسی تری وجود داشت .

اولین علت شکوفائی حیرت انگیز صنعت انگلستان بود که آغازش بسال ۱۸۴۹ برمیگشت . برخورد های کوچکی که در طی این دوران صورت میگرفت ، برخورد ها در بخشهای جداگانه صنعت ، کوچکترین ممانعتی را در رشد عمومی صنعت بطور کلی نداشت . در پایان دهه ۴۰ تعداد وسیع بیکاران در این رونق عظیم صنعت کاملاً حل شد . بدرستی میتوان گفت که نه برای دهه های متعدد ، بلکه برای قرنها صنعت انگلستان هیچگاه باندازه دوران بعد از نیمه اول قرن نوزدهم محتاج به کارگر نبوده است . علت دوم ، موج نیرومند مهاجرت از انگلستان به ایالات متحده و استرالیا بود که در آنجا در بین سالهای ۱۸۵۱ و ۱۸۵۵ معادن بیکران

1-ERNEST JONES

2-PEOPLE'S PAPER

3-GLADSTONE

4-PALMERSTON

طلاکشف شده بود . در طول چند سال ، دو ملیون کارگر از انگلستان مهاجرت کردند . مهاجرت ، طوری که معمول است ، از میان کودکان و افراد سالخورده صورت نمیگیرد ، سالم ترین ، فعالترین ، و نیرومندترین عناصر انگلستان را ترک میکردند . جنبش طبقه کارگر و جنبش چارتیست ذخیره ای را که نیرویش را از آن تغذیه میکرد ، از دست میداد . اینها دو علت اساسی بودند . تعدادی علل ثانوی نیز وجود داشتند .

همزمان با ضعیف شدن جنبش چارتیست ها ، سستی عمومی ای پیوند هائیرا که بخشهای مختلف جنبش را بهم نگاه میداشت ، فرا میگرفت . حتی در دهه چهل مبارزه ای بین جنبش تریدیونیونی و چارتیستی در جریان بود . اکنون در اشکال دیگر جنبش طبقه کارگر نیز گرایشات تجزیه طلبی رشد میکرد و این گرایشات میکوشیدند بدنه اصلی را ترک کنند . تعاونیها ، مثلا ، بر پایه برخی شرایط مشخص تاریخی جنبش کارگری انگلستان تکامل می یافتند . این خصوصیت جنبش کارگری انگلستان حتی در دهه پنجاه بخوبی مشخص میشد . ما غالبا در تاریخ آن به سازمانهای خاص مختلفی برمیخوریم که رشدی سریع و ناگهانی ، و زوالی بازهم سریعتر و بازهم ناگهانی تر داشته اند . برخی از این سازمانها صدها هزار عضو را در بر میگرفت . یکی از آنها برای مثال ، هدفش از میان برداشتن مشروبخواری بود . سازمان چارتیست همواره خط کمترین مقاومت را دنبال میکرد . این سازمان در آغاز کوشید تا جنگ علیه الکل را در محدوده تشکیلات حزب انجام دهد ؛ سپس شروع کرد که به آن بصورت هدفی خاص بنگرد ؛ انجمنهای مخصوصی را در سراسر انگلستان سازمان داد ، و بدینترتیب چندین گردان را از جنبش کارگری اصلی منحرف نمود . علاوه بر این جنبش پرهیز از مسکرات ، جنبش تعاونی ای وجود داشت که توسط باصطلاح سوسیالیستهای مسیحی (۱) رهبری میشد . کشیش انقلابی مشهور جوزف استفانز (۲) (۱۸۰۵ - ۱۸۷۹) یکی از محبوبترین سخنوران دهه چهل بود ، لکن بعدها وی گردش قابل ملاحظه ای به راست نمود . تعدادی عناصر مشابه استفانز از میان بشردوستان و انسانهای خیرخواه که مسیحیت عملی را بکارگران موعظه میکردند ، به وی پیوستند . این امر افول جنبش

چارتیست را بعنوان يك فاكتور سیاسی نشان میداد. این جنبش تمام هم خود را وقف تشکیل انجمنهای تعاونی نمود. از آنرو که این جنبش خطری را برای طبقه حاکمه ایجاد نمیکرد حتی توسط اعضای حزب حاکم نیز حمایت میشد. تعدادی از افراد قشر روشنفکر که برای طبقه کارگر دلموزی میکردند، خود را به جنبش چسبانده بودند. بدینترتیب شاخه دیگری از طبقه کارگر، بدنبال اهداف خاص خود از آن جدا شد.

ما اشکال و انشعابات مختلف این جنبشها را بر نخواهیم شمرد. اتحادیه های کارگری را مورد بررسی قرار دهیم. درست است که در آغاز دهه پنجاه جنبش تریدیونیونی برای تکاملش از شرایط مناسبی نظیر آنچه که در مورد جنبشهای تعاونی و پرهیز از مشروبخواری وجود داشت برخوردار نبود. با وجود این این جنبش با مقاومت کمتری از آنچه که در برابر جنبش قدیمی چارتیست وجود داشت مواجه بود. در سال ۱۸۵۱ اولین اتحادیه استوار صنایع ماشینساز انگلستان سازمان داده شد. رهبری این اتحادیه در دست دو کارگر فعال بود که موفقی شدند بر روحیه مشخصه صنعتکاری انگلستان، که بر مبنای آن مرسوم بود که اتحادیه های کارگری در محدوده يك یا دو شهر، و یا حداکثر يك یا دو بخش تشکیل شوند، غلبه نمایند. البته ما نباید خصوصیات صنعت انگلستان را نادیده بگیریم. تبدیل اتحادیه کارگران نساجی به يك اتحادیه ملی امری دشوار بود، باین دلیل ساده که بخش عمده صنعت نساجی در ناحیه بسیار کوچکی متمرکز بود. تقریباً همه کارگران نساجی انگلستان در دو بخش کوچک فشرده بودند. لذا اتحادیه ای که دو بخش را در بر میگرفت معادل بود با اتحادیه ای ملی. اشکال اصلی اتحادیه های کارگری انگلیس، بیش از آنچه که مربوط به محدودیتهای محلیشان باشد، از سنن صنعتکاری شان سرچشمه میگرفت. در درون يك صنعت واحد، حرفه های مجزا بلا استثناء عمایل داشتند باینکه اتحادیه های مستقلی سازمان دهند. باین دلیل است که تریدیونیونیزم، علیرغم شروع بسیار بر توان خود، قادر نبود اشکال سازمانی ای بوجود آورد که از عهده وظیفه هدایت مبارزه علیه صاحبان صنایع بزرگ برآید. در حالیکه صنعت در حال شکوفایی بود، اکثریت عظیم کارگران براحتی توانستند دستمزدهای خود را افزایش دهند. علاوه بر این از آنجائی که

باندازه کافی کارگر برای برآوردن نیاز صنایع جدید در حال گسترش وجود نداشت ، صاحبان برای جلب کارگران بیشتر ، در میان خود به رقابت میپرداختند و لذا آماده بودند در برابر کارگران تا حدی کوتاه بیایند . سرمایه داران انگلیسی در طول این سالها کوشیدند تا کارگران را - کارگران آلمانی ، فرانسوی ، و بلژیکی - از قاره اروپا به کشورشان بکشانند .

در چنین شرایطی جنبش تریدیونیونی ، علیرغم رشدش ، مقدر بود در سطح نازلتری از تکامل باقی بماند . اتحادیه های کارگری مجزا ، که در بخشهای فرعی شاخه واحدی از صنعت تشکیل میشدند نه تنها در محدوده تمام کشور ، بلکه حتی در محدوده يك شهر نیز بی ارتباط با یکدیگر باقی ماندند . حتی شوراهای محلی نیز وجود نداشت .

بحران ۵۸-۱۸۵۷ تغییرات وسیعی در این جو بوجود آورد . چنانکه دیده ایم سازمان یافته ترین اتحادیه کارگری ، اتحادیه کارگران ماهر ماشین ساز بود . ساختن ماشین ، نظیر صنعت نساجی ، یکی از صنایع نادری بود که تنها برای بازار داخلی تولید نمیکرد . با آغاز دهه پنجاه ، ساختن پارچه و ماشین ، به شاخه های ممتاز صنعت بدل شدند ، زیرا که انحصار بازار جهانی را در اختیار داشتند . کارگران ماهر این صنایع بسادگی امتیازاتی از کارفرمایانی که سودهای کلانی بدست میآوردند ، کسب نمودند . بدینترتیب بود که در این دو شاخه صنعت ، شرایط صلح مدنی " بین کارگران و کارفرمایان شروع به استقرار نمود . تاثیرات بحران بسیار حاد سرعت ناپدید میشدند . دره ای که کارگران ماهر را از کارگران غیرماهر جدا میکرد بطور روز افزونی وسعت مییافت . این امر ، بنوبه خود ، هر جنبش اعتصابی در این صنایع را تضعیف میکرد .

اما همه کارگران اینچنین صلحجو نبودند . بحران بطور عمده در رشته ساختمان و کارگران که در این رشته کار میکردند ، منعکس بود . از اینرو کارگران رشته ساختمان صف مقدم را در مبارزات کارگران انگلستان اشغال کردند .

رشد سرمایه داری ، در مسیر خود تورم بیسابقه جمعیت شهر نشین ، و در نتیجه تقاضای بیشتری برای مسکن را بوجود آورد . ترقی ناگهانی عظیم در صنایع ساختمانی از اینجا ناشی

میشود. در دهه چهل انگلستان در سوز تباراه آهن قرار داشت و در اوایل دهه پنجاه، تب ساختمان جای آنرا گرفت. خانه ها هزار هزار ساخته میشدند. خانه ها به تمام معانی کلمه، مانند هر کالای دیگر به بازار ریخته میشدند. رشته ساختمان، گرچه هنوز از نظر تکنیکی از تکامل کمتری برخوردار بود، اکنون دیگر بدست سرمایه داران بزرگ افتاده بود. مقاطعه کار ساختمان در انگلستان قطعه زمین بزرگی اجاره میکرد و بر روی آن صد ها خانه بنا مینمود که آنها را اجاره میداد و یا میفروخت.

تکامل صنعت ساختمان، تعداد عظیمی از کارگران را از دهات به شهرها کشانید - چوبکاران، نجاران، رنگرها، بناها، کاغذ چسبانها، و خلاصه همه گونه کارگرانی که به خانه سازی و تزئین و ساختن اسباب خانه اشتغال داشتند. بارشد ساختمان سازی رشد ناکهانی مشابهی در حرفه های اثاثیه سازی، کاغذ چسبانی، و هنری، بوجود آمد. رشد جمعیت محرکی بود برای تکامل صنایع بزرگ کفشی و دوزندگی.

بدین ترتیب بحران ۱۸۵۸-۱۸۵۷ بازتاب خصوصاً نیرومندی در این شاخه های جدید تولید سرمایه داری داشت. توده های وسیعی بدون کار ماندند، و یک لشکر ذخیره از بیکاران، که فشار خود را بر کارگران کارگاهها و کارخانه ها وارد میکرد، تشکیل شد. کارفرمایان، بنوبه خود، در استفاده کردن از این سلاح برای سرکوب نمودن کارگران، کم کردن دستمزد آنان، و افزودن به ساعت کار روزانه آنان، تردیدی بخود راه ندادند. لکن کارگران، با شگفتی شدید کارفرمایان نشان، این امر را با اعتصاب عمومی ۱۸۵۹، که بصورت بزرگترین اعتصابی که لندن بخود دیده بود درآمد، پاسخ گفتند. گوئی برای شگفتی بازهم بیشتر کارفرمایان، اعتصاب صنایع ساختمانی پشتیبانی نیرومندی در دیگر تجمع های کارگران در کلیه شاخه های صنعت یافت. تاثیر این اعتصاب در جلب توجه اروپا، از وقایع سیاسی مهم روز کمتر نبود. در رابطه با آن میتینگ های متعدد و تجمعات متفرقه صورت گرفت. در میان سخنگویان غالباً به نام کرم (۱) بر میخوریم. در میتینگی در هاید پارک کرم اعلام داشت که اعتصاب صنایع ساختمانی، صرفاً اولین

برخورد بین اقتصاد کار و اقتصاد سرمایه است. سخنگویان دیگر مانند جرج ادگر^(۱) (۱۸۷۷ - ۱۸۲۰)، همچنین کار تبلیغاتی زیادی انجام دادند. اعلامیه نیز نقشی در این تبلیغ ایفا نمود. بدینترتیب مناظره مشهور بین کارگر و سرمایه دار در جلد اول سرمایه - یکی از درخشانترین صفحات این کتاب - در برخی جاها تقریباً تکرار لغت بلغت یکی از اعلامیه های تبلیغاتی ای میباشد که در طول اعتصاب ۱۸۶۰ - ۱۸۵۹ توسط کارگران چاپ شد. *

در نتیجه این اعتصاب، که بزودی با يك مصالحه خاتمه یافت، برای اولین بار در لندن شورای کارگری^(۲) بوجود آمد، و در راس آن سه رهبر اصلی، ادگار، کرمر، و جورج هاوول^(۳) قرار داشتند؛ آنها همان کسانی هستند که در اولین شورای عمومی بین الملل اول با آنها برخورد میکنیم. تا سال ۱۸۶۱ دیگر این شورای کارگری لندن بصورت یکی از بانفوذترین سازمان های کارگری درآمد بود؛ در عین حال، همچون اولین سوویت ها، کاراکتر سیاسی ای بخود میگرفت، و میکوشید به همه وقایعی که بر طبقه کارگر تاثیر میگذارد عکس العمل نشان دهد. شوراهای کارگری مشابهی با استفاده از این بعنوان نمونه، در بسیاری نقاط دیگر در انگلستان و اسکاتلند تشکیل شدند. بدینترتیب در سال ۱۸۶۲ سازمانهای طبقاتی کارگران مجدداً به وجود آمدند. این شوراهای کارگری مراکز سیاسی و اقتصادی برجسته روز بودند.

زمانی که بفرانسه مراجعه میکنیم مشاهده میکنیم که بحران در آنجا ضعیف تر نبوده است. بحران نه تنها بر صنایع نساجی، بلکه همچنین بر کلیه صنایع دیگری که پاریس در آنزمان به خاطر آنها شهرت داشت، تاثیر نیرومندی داشت. قبلاً به این امر اشاره کرده ایم که هدف جنگی که ناپلئون در سال ۱۸۵۹ انجام داد دور زدن این نارضائی روزافزون طبقه کارگر بود. در اوایل دهه شصت، این بحران بطور خاص بر آن صنایع خاص پاریسی که بعنوان صنایع هنری شناخته شده اند تاثیر گذارد. اما پاریس همچنین يك مرکز شهری مهم بود، و توسعه شدید و پیوسته ای مییافت. یکی از فرمهای عمده که توسط ناپلئون صورت گرفت تجدید ساختمان چندین ناحیه مسکونی در پاریس بود. کوچه های قدیمی تنگ درهم کوبیده شدند، خیابانهای

وسیع ساخته شدند ، و بدینترتیب برپا کردن سنگر را غیر ممکن ساختند . این فعالیت ساختنی در اینجا همان نتایجی را ببار آورد که در لندن ، یعنی افزایش فوق العاده ای در تعداد کارگرانی که در فعالیتهای ساختمانی با شاخه های فرعی شان ، از کارگران غیر ماهر گرفته تا بسیار ماهر از یکطرف ، و کارگران اجناس لوکس - نمایندگان حرفه های هنری - از طرف دیگر ، پایه های جنبش کارگری توده ای جدید را ، که در اوایل دهه شصت پدیدار شد ، تامین مینمایند . تنها لازم است تاریخ بین الملل اول را در جزئیات مورد بررسی قرار داد تا بلافاصله متوجه شد که اکثریت اعضا ، و رهبران آن از میان کارگران ماهر هم از حرفه های ساختمانی و هم حرفه های هنری برخاسته بودند .

این احیا ، جنبش کارگری ، بیداری گروههای سوسیالیست قدیمی را به همراه داشت . در اولین سطح ، باید به پرودونیست ها توجه کرد . پرودون هنوز زنده بود . وی زمانی زندانی شده بود ؛ سپس به بلژیک مهاجرت کرد و در آنجا ، چه مستقیماً و چه از طریق پیروانش ، تأثیر معینی بر جنبش کارگری داشت . اما عقایدی که وی اکنون موعظه میکرد ، تا حدودی با عقاید وی در زمان جدلش با مارکس ، متفاوت بود .

اکنون تئوری ای کلاً صلحجویانه بود که با جنبش کارگری قانونی شده تطبیق داده شده بود . هدف پرودونیستها بهبود عمومی شرایط کارگران بود ، و وسائلی که ارائه میشدند ^{بیست} بطور عمده با شرایط کارگران ماهر تطبیق داده شوند . هدف اصلی آنها کاهش نرخ اعتبار و یا ، در صورت امکان ، برقراری اعتبار آزاد بود . آنها تشکیل انجمنهای اعتباری را بمنظور کمک متقابل (۱) پیشنهاد میکردند ؛ نام متوالیستها (۲) از این ناشی میشود . انجمنهای کمک متقابل ، عدم هرگونه اعتصاب ، آزادی انجمنهای کارگری ، اعتبار آزاد ، عدم شرکت در هیچگونه مبارزه ، فوری سیاسی ، اشتیاق به بهتر کردن شرایط افراد صرفاً با استفاده از مبارزه اقتصادی بعنوان سلاح (علاوه بر این ، این سلاح نمیبایست بعنوان سلاحی علیه اساس جامعه سرمایه داری در نظر گرفته شود) - بطور خلاصه این بود برنامه متوالیستهای آنزمان که در مواردی متعدّد

میانه روتر از آموزگار خود بودند .

در کنار این گروه ، گروه بازم محافظه کارتری را مشاهده میکنیم که میکوشیدند کارگران را از طریق باج سبیل بخرند . رهبر این گروه ارماند لوی (۱) روزنامه نگاری بود که زمانی در ارتباط نزدیک با مهاجرین سیاسی لهستان فرار داشت . وی در ارتباط نزدیک با همان شاهزاده بلون - پلون بود که ما قبلاً او را بعنوان ارباب آقای وگت شناخته ایم . سومین گروه - با کمترین تعداد لکن متشکل از انقلابیون - گروه بلانکیست ها بود که در آنزمان کار خود را در میان کارگران و نیز در میان روشنفکران و جوانان دانشجو از سر گرفته بود . پل لافارگ (۲) (۱۸۲۲ - ۱۸۱۱) و شارل لونگه (۳) ، که هر دو بعدها داماد مارکس شدند ، از این زمره بودند . ژرژ کلمانسو (۴) که از شهرت فوق العاده ای برخوردار است نیز در این گروه بود . همه این افراد و کارگران جوان تحت نفوذ شدید بلانکی قرار داشتند . بلانکی ، گرچه در زندان بسر میبرد ، ولی ارتباط زنده ای با دنیای خارج داشت ؛ وی مصاحبه های مکرری با نمایندگان این جوانان انجام میداد . بلانکیست ها سرسخت ترین دشمنان امپراطوری ناپلئونی ، و انقلابیون پرشور مخفی بودند .

چنین بود وضعیت جنبش طبقه کارگر در سال ۱۸۶۲ در انگلستان و فرانسه . آنگاه سلسله وقایعی بوقوع پیوست که نزدیکی بیشتری بین کارگران فرانسوی و انگلیسی بوجود آورد . در ظاهر تشکیل نمایشگاه جهانی در لندن مناسبت این نزدیکی بود . این نمایشگاه بین المللی ، نتیجه ، مرحله جدید در تولید سرمایه داری بود - صنایع غول آسائی که مایل بودند کشورهای جداگانه را بعنوان بخشهای زنده ، اقتصاد جهانی بهم متصل کنند . نمایشگاه اول بعد از انقلاب فوریه تشکیل شد . این نمایشگاه در سال ۱۸۵۱ در لندن برقرار شد ؛ دومین نمایشگاه در سال ۱۸۵۵ در پاریس ؛ و سومین نمایشگاه مجدداً در لندن برگزار گردید .

در رابطه با این نمایشگاه ، در پاریس تبلیغ جدی در میان کارگران آغاز شد . گروهی که

1-ARMAND LEVI 2-PAUL LAFARGUE 3-CHARLES LONGUET

4-CLEMENCEAU

تحت رهبری ارماند لوی قرار داشت به شاهزاده پلون-پلون که رئیس کمیسیونی که مسئول سازماندهی قسمت فرانسه در نمایشگاه لندن بود، رجوع کرد. شاهزاده با مهربانی ترتیب کار را برای پرداخت کمک به هیئت نمایندگی کارگران که باید به نمایشگاه لندن اعزام میشد، داد. مشاجرات تلخی بین کارگران پاریس در گرفت. بلائیکست ها البته به رد کردن این لطف دولت اصرار داشتند. گروه دیگری که متوالیستها در آن اکثریت داشتند، نظر دیگری ارائه میداد. بنا بر نظر آنان لازم بود از تمام امکانات قانونی استفاده شود. پول باید برای کمک به هیئت نمایندگی کارگران داده میشد. آنان خواستار این بودند که هیئت نمایندگی بجای اینکه از بالا منصوب گردد، میبایست در کارگاهها انتخاب شود. آنها پیشنهاد میکردند که از این انتخابات برای اهداف تبلیغاتی و برای پیش راندن کاندیدهای خودشان استفاده نمایند.

گروه دوم بالاخره پیروز شد. اجازه انتخابات داده شد و نمایندگان، تقریباً تماماً از اعضا، این گروه، انتخاب شدند. بلائیکست ها انتخابات را تحریم کردند. پیروان ارماند لوی کاملاً شکست خوردند. بدین ترتیب بود که هیئت نمایندگی کارگران از پاریس سازمان داده شد. قابل توجه است که هیئت نمایندگی آلمان به لندن، با آن گروه از کارگران مربوط بود که با سال ۱۸۶۴ سازماندهی یک کنگره کارگری فعالیت میکردند.

بدین ترتیب بود که نمایشگاه جهانی در لندن فرصتی برای کارگران فرانسوی، انگلیسی و آلمانی ایجاد کرد تا گرد هم آیند. برخی مورخین بین الملل، آغاز بین الملل را در این گردهم آیی میبینند. استکف (۱) در این مورد چنین مینویسد:

"نمایشگاه جهانی ۱۸۶۲ در لندن فرصت مناسب برای نزدیکی و توافق بین کارگران انگلیس و کارگران قاره اروپا بود. در ۵ اوت ۱۸۶۲ کارگران انگلیسی مجلسی بافتخار هفتاد نماینده فرانسه برپا داشتند. نکته عمده در سخنرانیها عبارت بود از نیاز به برقراری پیوند های بین المللی بین پرولترها، که بعنوان انسان، شهروند، و زحمتکش، منافع و آمال واحدی

داشتند .

متأسفانه ، این تنها يك افسانه است . در واقع این گروه آئی خصوصیت کاملاً متفاوتی داشت . این گروه آئی با شرکت و موافقت نمایندگان بورژوازی و طبقات حاکمه برگزار شد . سخنرانی هایی که در آنجا انجام گرفت حتی يك کارفرما را نرنجا نند ، و حتی يك پلیس را نگران ساخت . آن سرمایه داران انگلیسی ای که در راس مقاطعه کاران در طی اعتصابات در صنایع ساختمانی قرار داشتند ، همان کسانی بودند که نقش فعالی در این گروه آئی به عهده گرفتند . کافیت گفته شود که ترید یونیونیستم ای انگلیسی ، بطور نمایشی از شرکت در این ماجرا خود داری کردند . این گروه آئی تحت هیچ شرایطی نمیتواند بعنوان منشا " بین العلیل در نظر گرفته شود .

تنها يك چیز حقیقت داشت : احتمال داشت که هیئتهای نمایندگی فرانسه و آلمان در لندن کارگران فرانسوی و آلمانی را که بعد از ۱۸۴۸ مهاجرت کرده بودند ملاقات نمایند . محلی که در آن کارگران ملیت های مختلف در دره پنجاه و شصت یکدیگر را ملاقات میکردند به انجمن آموزشی کارگران معروف بود که در سال ۱۸۴۰ توسط شاپرو و دوستانش تاسیس شد ، بود . قهوه خانه و اطاق غذاخوری این انجمن در خیابانی واقع بود که در آن خارجیهامسکن گزیده بودند ؛ این محل تا جنگ اخیر نقش چنین مرکزی را ایفا میکرد . با اعلام جنگ در سال ۱۹۱۴ دولت انگلیس با شتاب به بستن این کلوب مبادرت نمود .

بلاشك در آنجا بود که برخی از اعضای هیئت نمایندگی فرانسه با مهاجرین قدیمی فرانسوی آشنا شدند ، و نیز کارگران آلمانی لایپزیک و برلن رفقای قدیمی خود را ملاقات کردند . اما اینها البته تنها پیوندهایی تصادفی بودند که احتمال انجامیدنشان به تشکیل بین الملل همان اندازه ضعیف بود که گروه آئی پنج اوت ، که استکف همراه با مورخین دیگر چنان اهمیت بسیاری برایش قائل اند .

اما اکنون دو واقعه بسیار مهم بوقوع پیوست ؛ اولین واقعه جنگ داخلی امریکا (۱۸۶۵ - ۱۸۶۰) بود . ما قبلاً دیده ایم که الخای برده داری مهمترین مسئله روز بود . این مسئله

آنقدر حاد شد و به چنان برخورد شدید بین ایالات جنوبی و شمالی منجر گردید، که جنوب برای حفظ برده داری تصمیم گرفت خود را جدا ساخته جمهوری مستقلی تشکیل دهد. نتیجه جنگی بود که در مسیر خود نتایج غیر مترقبه و ناخوش آیندی برای تمام جهان سرمایه داری به همراه داشت. ایالات جنوبی در آنزمان تنها تولیدکنندگان پنبه ای بودند که در تمام صنایع پنبه جهان مورد استفاده قرار میگرفت. پنبه مصر هنوز از اهمیت بسیار کمی برخوردار بوده، هند شرقی و ترکستان اصلاً پنبه تولید نمیکردند. بدینترتیب اروپا خود را فاقد هرگونه ذخیره پنبه ای یافت. صنایع نساجی جهان بحرانی را تجربه میکردند. کمبود پنبه سبب افزایش قیمت کلیه مواد خام دیگر در صنایع نساجی شد. البته سرمایه داران بزرگ کمتر از همه آسیب دیدند؛ سرمایه داران کوچک با عجله کارخانه های خود را تعطیل کردند. ده ها، نه، بلکه صدها هزار کارگر محکوم به فنا شدن از گرسنگی بودند.

دولت ها کار خود را به پرداخت مقرری های ناچیزی محدود کردند. کارگران انگلیسی که نه چندان قبل، در دوران اعتصاب رشته ساختمانی، نمونه همبستگی را نشان داده بودند، اکنون نیز هدف خود را سازماندهی کمک قرار دادند. ابتکار عمل متعلق به شورای کارگری لندن بود که کمیته مخصوصی تعیین نمود. در فرانسه نیز کمیته مخصوصی باین منظور تشکیل شد. دو کمیته تماس زیاد با یکدیگر داشتند. این امر بود که بکارگران فرانسوی و انگلیسی نشان داد که تا چه حد منافع کار کشورهای مختلف با هم وابسته بودند. جنگ داخلی در امریکاتکان هولناکی به تمام زندگی اقتصادی در اروپا وارد آورد؛ تاثیر زبانبار آن بطور مساوی توسط کارگران انگلستان، فرانسه، آلمان، و حتی روسیه احساس شد. به این دلیل بود که مارکس در مقدمه سرمایه نوشت که جنگ داخلی امریکا در قرن نوزده همان نقشی را در رابطه با طبقه کارگر ایفا کرد که جنگ استقلال امریکا در قرن هجده در رابطه با بورژوازی فرانسه و انقلاب فرانسه ایفا کرده بود.

سپس واقعه دیگری نیز اتفاق افتاد که دارای اهمیت مشابهی برای کارگران کشورهای مختلف بود. نظام سرواز در روسیه ملغی شد (۱۸۶۱). رقم در بخشهای دیگر حیات سیاسی

و اقتصادی روسیه امری قریب الوقوع بود . جنبش انقلابی جان بیشتری یافت ، و خواستار تغییر اساسی تری بود . متصرفات دوردست روسیه ، بطور عمده لهستان ، در شرایط اغتشاش و آشوب بسر میبردند . حکومت تزار باین مسئله بعنوان بهترین بهانه برای خلاص شدن از اغتشاش خارجی و داخلی چسبید . حکومت تزار شورش لهستان را برانگیخت ، در حالیکه در عین حال ، بکمک کاتکف^(۱) و دیگر نویسندگان مزدور ، شونیزم روسی را در کشور ترویج نمود . دژخیم بدنام مورایف^(۲) ، و وحشیان دیگری نظیر وی ماموریت یافتند تا شورش لهستان را سوکوب سازند . در اروپای غربی که در آنجا تنفر از تزارسم روسیه مسئله ای عمومی بود ، لهستانی های شورش گر گرمترین سمپاتی ها را ایجاد کردند . حکومت های انگلستان و فرانسه به سمپاتی های قیام کنندگان لهستان آزادی عمل کامل دادند ، و در نظرشان این امر مفر آسانی بود برای احساس خشم انبوه شده . در فرانسه تعدادی میتینگ برگزار شد و کمیته ای برهبری هنری تولن^(۳) (۱۸۹۷-۱۸۲۸) ، و بروچون^(۴) ، تشکیل شد . جنبش طرفدار لهستان در انگلستان توسط ادگر و کرم کارگر ، و روشنفکر رادیکال پروفیسور بیزلی^(۵) رهبری میشد .

در آوریل ۱۸۶۳ يك میتینگ توده ای عظیم در لندن فراخوانده شد . پروفیسور ای . اس . بیزلی (۱۹۱۵-۱۸۳۱) ریاست میتینگ را بعهده داشت . کرم سخنانی ای در پشتیبانی از لهستان ایراد کرد . میتینگ قلعنامه ای بتصویب رساند که از کارگران انگلیسی و فرانسوی مصرأ میخواست تا بطور همزمان بر حکومت های خویش فشار وارد آورند و آنان را مجبور بدخالت بنفع لهستانیها نمایند . تصمیم گرفته شد که تدارك يك گردهم آئی بین المللی دیده شود . این جریان در ۲۲ ژوئیه ۱۸۶۳ در لندن بوقوع پیوست . ریاست جلسه دوباره با بیزلی بود . ادگر و کرم بنام کارگران انگلیسی صحبت کردند ، تولن بنام کارگران فرانسوی صحبت کرد . هیچ مسئله بجز مسئله لهستان به بحث گذارده نشد ، و آنها همه بر لزوم بازگرداندن استقلال به لهستان تاکید مینمودند . در روز بعد میتینگ دیگری برگزار شد که مورخین بین الملل به آن

1-KATKOV 2-MURAVIEV 3-HENRI TOLAIN 4-PERRUCHON
5-PROFESSOR BEESLY

توجه زیادی نکردند . این میتینگ به ابتکار شورای کارگران لندن ترتیب داده شد ، و این بار بدون شرکت بورژوازی . ادگر از قبل از پیوند نزدیکتر بین کارگران انگلیس و قاره اروپا پشتیبانی میکرد . مسئله بر پایه ای عملی طرح بود . کارگر انگلیسی مجبور بود متوجه رقابت جدی کارگران فرانسوی ، بلژیکی ، و خصوصاً آلمانی باشد . در اوایل دهه شصت ، صنایع نانوائی که دیگر در موسسات عظیمی متمرکز شده بودند ، کاملاً توسط کارگران آلمانی کار میکردند . صنایع ساختمان سازی ، تزئینات و اثاثیه مملو از فرانسویان بود . به این دلیل بود که تردید یونیونیستهای انگلیسی برای هرگونه فرصت ممکن برای تاثیر گذاری بر روی کارگران خارجی که بداخل انگلستان سرازیر میشدند چنان ارزش زیادی قائل بودند . این امر به بهترین وجهی میتوانست از طریق سازمانی که کارگران ملل مختلف را متحد میساخت ، صورت گیرد .

تصمیم گرفته شد که کارگران انگلیسی خطابه مناسبی به کارگران فرانسوی بفرستند . تقریباً سه ماه گذشت ، در حالیکه طرح این خطابه برای تصویب به تردید یونیونیست های لندن ارائه میشد . خطابه بطور عمده توسط ادگر نوشته شد . تا این زمان شورش لهستان با بیرحمی بیسابقه ای توسط درخیمان تزار درهم کوبیده شده بود . خطابه تقریباً هیچ اشاره ای به آن نکرد . این برگزیده ، کوتاهی از خطابه است :

برادری خلقها برای هدف کارگر امری بسیار لازم است ، زیرا درمیابیم که هرگاه کوشیده ایم تا شرایط اجتماعی خود را با کاهش ساعت زحمت یا با افزایش قیمت کار بهبود بخشیم ، کارفرمایان ما ، ما را با آوردن فرانسویان ، آلمانیها ، بلژیکی ها و دیگران — برای اینکه کار ما را به نرخهای پائین تر دستمزد انجام دهند — تهدید میکنند ، و با تاسف باید بگوئیم که این امر ، گرچه نه بواسطه هیچگونه اشتیاقی از جانب برادرانمان در قاره اروپا برای آسیب رساندن بما ، بلکه از طریق عدم ارتباط منظم و سیستماتیک بین طبقات صنعتی همه کشورها ، عملی شده است . هدف ما اینست که دستمزدهای ناچیز را افزایش داده تا حد ممکن به سطح دستمزدهای بالاتر نزدیک کنیم ، و اجازه ندهیم که کارفرمایان ما ، ما را علیه یکدیگر بکار گیرند و بدین ترتیب ما را به نازلترین شرایطی که مناسب معاملات آزمندانۀ آنان است بکشانند .

خطابه توسط پروفیسور بیزلی بزبان فرانسه ترجمه شد و در نوامبر ۱۸۶۳ به پاریس ارسال شد. در آنجا خطابه برای تبلیغ در کارگاهها بکار گرفته شد. پاسخ فرانسه بسیار بطنی بود. در آئین پاریس خود را برای انتخابات مجلس قانونگذاری، که بعدها به عنوان اطلاق نمایندگان (۱) شناخته شد، آماده میکرد. گروهی از کارگران، که دوباره در راس آن تولن و پروچون را مشاهده میکنیم، سوال فوق العاده مهمی را مطرح کرد در اینمورد که آیا کارگران میبایست نمایند خود را نامزد نمایند و یا اینکه به پشتیبانی کردن از کاندیداهای رادیکال قانع باشند. بعبارت دیگر کارگر میبایست بروی پلاتفرم مستقل خویش بایستد، یا میبایست در دنباله احزاب بورژوا مبارزه کند. این مسئله در اواخر سال ۱۸۶۳ و اوایل سال ۱۸۶۴ با تب و تاب فراوان به بحث گذارده شد. کارگران تصمیم گرفتند که مستقلا کار کنند، و تولن را کاندید نمایند. آنها تصمیم گرفتند که این بریدن از بورژوا دمکراتها را در پلاتفرم مخصوصی، که از آن پس بعنوان بیانیه شصت نفر (۲)، بخاطر تعداد امضاهائی که در زیر سند بود، شناخته شده است، توضیح دهند.

بخش تئوریک بیانیه، انتقادی که بر نظام بورژوازی وارد شده بود، در موافقت کامل با نظرات پرودون بود؛ اما در عین حال، با طرفداری از حزب سیاسی جداگانه کارگران، و نامزد کردن کاندیدهای کارگر برای مسئولیتهای سیاسی برای نمایندگی کردن منافع کارگران، برنامه سیاسی استاد را قاطعانه رد میکرد.

پرودون از این بیانیه شصت نفر بگرمی استقبال کرد. وی، با الهام گرفتن از آن، آغاز به نوشتن کتابی کرد که بهترین اثری شد که او نوشته بود. وی آخرین ماههای زندگیش را وقف آن نمود، لکن زندگیش کوتاهتر از آن بود که بتواند انتشار آنرا ببیند. نام کتاب ظرفیت سیاسی طبقه کارگر (۳) بود. در این کتاب برای اولین بار پرودون حق طبقه کارگر را برای تشکیل سازمانهای طبقاتی مستقل اعلام داشت. وی برنامه جدید کارگران پاریس را، بعنوان بهترین اثبات

1-CHAMBER OF DEPUTIES

2-MANIFESTO OF THE SIXTY

3-THE POLITICAL CAPACITY OF THE WORKING CLASS

توانائی های سیاسی وسیعی که در اعماق طبقه کارگر وجود داشت ، خوش آمد گفت. علیرغم این واقعیت که پرودون موضع خود را بر سر مسئله اعتصابات و انجمنهای کمک متقابل تغییر نداد ، کتاب آخر وی ، با روحیه اعتراضی نسبت به جامعه بورژوازی و گرایش پرولتاریائی قاطعانه اش ، یاد آور اولین انسر عالی وی ، مالکیت چیست (۱) میباشد . این تایید طبقه کارگر ، بصورت یکی از کتابهای مورد علاقه کارگران فرانسوی درآمد . زمانیکه در مورد تاثیر پرودون نیم در طی دوران بین الملل اول میشنویم ، نباید فراموش کنیم که آن تاثیر این شکل پرودونیسمی بود که بعد از انتشار بیانیه شصت نفر متبلور شد .

تقریباً یکسال طول کشید تا کارگران پاریس پاسخ خود را به خطابه انگلیسی تنظیم نمایند . هیئت نمایندگی مخصوص برگزیده شد تا آنها به لندن ببرد . در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ میتینگی برای استقبال از هیئت نمایندگی فرانسه در سالن معروف سن مارتن (۲) ، برگزار شد . بیزلی ریاست میتینگ را به عهده داشت . سالن مملو از جمعیت بود . اول ادگر خطابه کارگران انگلیسی را خواند . آنگاه تولن پاسخ فرانسه ، که برگزیده ، کوتاهی از آن در زیر میاید ، را قرائت کرد :

بیشرفت صنعتی ، تقسیم کار ، آزادی تجارت - اینها عواملی هستند که میبایست امروز مورد توجه ما قرار گیرند ، زیرا که این عوامل قادرند که نفس زندگی اقتصادی را تغییر دهند . سرمایه تحت اجبار نیروی شرایط و تقاضای زمان ، در مجتمعهای عظیم مالی و صنعتی متمرکز و سازمان یافته میشود . چنانچه به اقداماتی دفاعی مبادرت ننمائیم ، این نیرو اگر بطریقی خنثی نشود ، بزودی نیروی مطلق العنان خواهد شد . ما کارگران جهان ، باید متحد شویم و سدی غیر قابل نفوذ در برابر نظام فلاکتباری که انسانیت را به دو طبقه تقسیم مینماید : انبوهی مردم گرسنه و تحت خشونت قرار گرفته ، از یکسو ، و دار و دسته ای از ماندارین های چاق و برخوردار از سوی دیگر ، بریا سازیم . باشد که نجات خود را از طریق همبستگی جويا شویم .

کارگران فرانسوی حتی پروژه^{۱۰} چنین سازمانی را با خود همراه آوردند . يك کمیسیون مرکزی که از نمایندگان کشورهای مختلف تشکیل میشد در لندن تاسیس گردید . سوکمیسیون^{۱۱} که میبایست در ارتباط دائم با هیئت مرکزی باشند ، و مسائلی را که از جانب آن پیشنهاد میشد به بحث بگذارند ، در تمام شهرهای اصلی اروپا ایجاد شدند . کمیسیون مرکزی میبایست نتایج این بحث ها را جمع بندی میکرد . يك کنگره بین المللی قرار شد در بلژیک منعقد گردد تا در مورد شکل نهائی سازمان تصمیم بگیرد .

اما باید سوال کنیم مارکس کجا بود ، و در تمام این جریانها چه نقشی بعهده گرفت ؟ ایداً نقشی نداشت . آنگاه مشاهده میکنیم که کلیه تدارکات برای واقعه تاریخی ای که در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ ، روز آغاز بین الملل اول ، صورت گرفت ، نتیجه^{۱۲} کوششهای خود کارگران بود . تا اینجا مناسبتی نبود که حتی نام مارکس را در ارتباط با این جریانها بیاوریم . معهدا در این فرصت ماه اوت مارکس در بین مدعوین بروی پلاتفرم بود . چه پیش آمد که وی آنجا بود ؟ یادداشت کوچکی که در اوراق متفرقه مارکس پیدا شد ، جواب این سوال را روشن میکند . متن این یادداشت چنین است :

آقای مارکس ،

آقای عزیز ،

کمیته^{۱۳} سازماندهنده^{۱۴} میتینگ اعلام شده ، با احترام در ورقه ضمیمه تقاضای شرکت شما را دارد . با ارائه^{۱۵} این ورقه میتوانید به اطاق کمیته ، که کمیته ساعت هفت و نیم در آن تشکیل میشود ، وارد شوید .

با احترامات فائقه ،

(امضاء) کرمر

این سوال پیش میآید که چه چیز باعث شد کرمر مارکس را دعوت کند . چرا این دعوت در مورد مهاجرین بسیار دیگری که در آنزمان لندن را پر کرده بودند و به انگلیسی ها و یافرانسویان نزدیک تر بودند صورت نگرفت ؟ چرا وی بعنوان عضو کمیته^{۱۶} انجمن بین المللی آینده برگزیده

شد ؟

در این مورد تنها میتوانیم حدسیاتی داشته باشیم . بنظر میرسد که قابل تعمقترین حدس چنین باشد : قبلا نقشی را که انجمن آموزشی کارگران آلمان بعنوان محل مرکزی گرد هم آشی کارگران ملیت های گوناگون در لندن ایفا میکرد ، مشاهده کرده ایم . زمانی که خود کارگران انگلیسی باین تشخیص رسیدند که برای مقابله با نتایج زیانبار رقابت کارگرانی که کارفرمایان انگلیسی از طریق عوامل خود به لندن میکشاندند لازم بود با کارگران آلمانی متحد شوند، این محل به حد بازم بیشتر مرکزیت یافت . و از اینجا بود روابط شخصی نزدیکی که بین آنها و اعضای جامعه کمونیستی سابق - ج . جی . اکاریوس (۱) ، فردریک لسنر (۲) ، فاندرا (۳) - وجود داشت . دو نفر اول خیاط بودند ، سومی نقاش بود . همه آنها نقش فعالی در جنبش ترید یونیونستی لندن بعهد گرفته بودند و با سازماندهندگان و رهبران شورای کارگری لندن آشنا بودند . مشکل نیست بفهمیم که چگونه ادگر و کرمر ، دکتر مارکس را که در دوران ماجرای وگت روابطش را با انجمن آموزشی کارگران آلمان از سر گرفته بود ، بشناسند .

نقش اصلی مارکس در بین الملل اول ، که هیچ ارتباطی با تاسیس آن نداشت ، پس از تشکیل آغاز شد . وی بزودی بصورت روان هدایت کننده* این سازمان درآمد . کمیته ای که توسط میتینگ ۲۸ سپتامبر انتخاب شده بود ، هیچ رهنمودی نداشت . نه برنامه ای بود ، نه اساسنامه ای ، و نه حتی نامی . در آن زمان ، چنین انجمن بین المللی ای در لندن وجود داشت - جامعه مشترک (۴) - که از کمیته استقبال نمود . از خواندن صورت جلسه اولین نشست کمیته درمی یابیم که چند تن از نمایندگان بورژوازی نیکوکار در این جامعه در این جلسه شرکت داشتند . برخی از این آقایان به کمیته متذکر شدند که احتیاجی برای تشکیلات جدید وجود ندارد ، دیگران تشکیل انجمن بین المللی جدیدی را پیشنهاد کردند که نه تنها بروی کارگران ، بلکه همچنین بروی هرکس که به هدف همبستگی بین المللی و بهبود شرایط اقتصادی و سیاسی

1-J. G. ECCARIUS

2-FRIEDRICH LESSNER

3-PFANDER

4-COMMON LEAGUE

زحمتکشان علاقه داشت ، باز باشد . تنها بواسطهٔ اصرار دو کارگر ، اکاریوس و ویت لاک (۱) ، چارتیست سابق ، بود که تصمیم گرفته شد انجمن جدید بنام انجمن بین المللی کارگران (۲) تعمیم یابد . این پیشنهاد مورد حمایت انگلیسی ها که در میانشان تعدادی چارتیست ، از اعضای انجمن کارگران قدیم - که گهواره جنبش چارتیستی بود - شرکت داشتند ، قرار گرفت . نام جدید بدون هیچ ابهامی صفت مشخصه انجمن بین المللی جدید را - که بزودی بورژوازی خوش نیت را که متعلق به جامعهٔ مشترک بود از خود کنار زد - تعریف میکرد . به کمیته گفته شد تا به جستجوی محل دیگری بپردازد . خوشبختانه موفق شدند اطاق جلسه کوچکی در محلی که از انجمن آموزشی کارگران آلمان دور نبود ، در ناحیه ای که محل سکونت مهاجرین و کارگران خارجی بود ، پیدا کنند .

بعجرد اینکه بر روی نام تصمیم گرفته شد ، کمیته به تنظیم برنامه و اساسنامه اقدام نمود . یک اشکال وجود داشت ؛ کمیته از عناصر مختلف بسیار زیادی تشکیل شده بود . اول از همه انگلیسی ها بودند ، که خود به چند گروه تقسیم شده بودند . تردیونیونیت ها بودند ، چارتیستهای سابق ؛ حتی آنیست های سابق نیز وجود داشتند . فرانسویان بودند ، که مهارت چندانی در مسائل اقتصادی نداشتند ، اما خود را در زمینه مسائل انقلاب متخصص میدانستند . ایتالیائیها نیز بسیار با نفوذ بودند زیرا که توسط گیوسپ مازینی (۳) (۱۸۷۲ - ۱۸۰۵) انقلابی کهنسال بسیار محبوب ، جمهوریخواه - اما بسیار مذهبی - رهبری میشدند . همچنین مهاجرین لهستانی بودند . برای آنان مسئله لهستان مهمترین مسئله بود . و بالاخره تعدادی آلمانی وجود داشتند که همه اعضای سابق اتحادیه کمونیستی بودند - اکاریوس ، لسر ، فاندرا و مارکس .

طرح های گوناگونی در برابر کمیته ارائه شدند . مارکس در سوکمیته ای که در آن کار میکرد نظریه خود را مطرح ساخت و بالاخره تصمیم گرفته شد که وی طرحش را در برابر تمام

1-WHITLOCK 2-INTERNATEONAL WORKINGMEN'S ASSOCIATION

3-GIUSEPPE MAZZINI

کمیته مطرح سازد . بالاخره زمانیکه کمیته برای چهارمین بار تشکیل شد (اول نوامبر ۱۸۶۴)، طرح مارکس با تعدیلات انشائی معدودی با اکثریت قاطع بتصویب رسید . در همین آغاز میبایست انعان نمائیم که طرح مذکور بصورتی که بتصویب رسید شامل مصالحه ها و امتیاز دادن های بسیاری بود . مارکس خود ، در نامه اش به انگلس ، از این واقعیت که مجبور به وارد کردن واژه های نظیر حق ، اخلاق ، و عدالت در اساسنامه و برنامه شده بود ، اظهار انزجار میکند ، لکن همانطور که به انگلس اطمینان میدهد ، وی ترتیبی داد که این واژه ها را در جاهائی بیاورد که کمترین آسیب را برسانند .

با وجود این ، این چیزی نبود که راز موفقیت مارکس را دربر داشت . موفقیت وی در این که بتواند پیشنهادش را تقریباً باتفاق آراء بتصویب چنان گروه نامتجانسی برساند نتیجه چنان تبصر فوق العاده ای بود که در نگارش خطابه افتتاحیه بین الملل بکار رفته بود . این امر حتی مورد اعتراف پاکونین ، سرسخت ترین مخالف مارکس ، قرار گرفته بود . همانطور که مارکس در نامه خود به انگلس اعتراف میکند ، بینهایت دشوار بود که نظریه کمونیستی را بشکلی که مورد قبول جنبش کارگری در مراحل خام اولیه اش باشد ، پنهان کند . بکار گرفتن زبان انقلابی جسورانه مانیفست کمونیست غیر ممکن بود . مارکس کوشید تا از نظر محتوا جامع ، اما در شکل میانه رو باشد . موفقیت وی بی چون و چرا بود .

این خطابه افتتاحیه هفده سال بعد از مانیفست کمونیست نوشته شده بود . این دو سند هر دو نوشته یک نویسنده بودند ، با وجود این ، دوران های تاریخی که در آن ، و سازمانی که برای آن ، این دو بیانیه نوشته شدند مطلقاً متفاوت بودند . مانیفست کمونیست به درخواست گروه کوچکی از انقلابیون برای جنبش کارگری بسیار جوانی نوشته شده بود . این کمونیستها حتی در آن زمان تاکید میکردند که آنان هیچ اصولی را که بخواهند بر جنبش کارگری تحمیل نمایند ، در نظر ندارند ، بلکه آنان میکوشیدند آن اصول عامی را که صرفنظر از ملیت ، مفاصع مشترك پرولتاریای سراسر جهان را نمایندگی میکرد ، متبلور سازند .

در سال ۱۸۶۴ جنبش کارگری رشد کرد و در توده ها نفوذ نمود . ولی تا آنجا که به

آگاهی طبقاتی تکامل یافته مربوط می‌شود ، بسیار از پیشاهنگ انقلابی ۱۸۴۸ عقب‌تر بود . عقب‌گرائی مشابهی نیز در بین رهبران مشاهده می‌شود . مانیفست جدید میبایست بترتیبی نوشته شود که سطح نازل آگاهی طبقاتی پرولتاریائی را در بین توده‌ها و رهبران در نظر بگیرد ، ولی در عین حال به اصول اساسی‌ای که در مانیفست کمونیست مطرح شده بود وفادار بماند .

مارکس در خطابه ، نمونه کلاسیکی از تاکتیکهای "جبهه متحد" ارائه داد . وی خواسته‌ها را تنظیم کرد و بر کلیه نکاتی که بر روی آن طبقه کارگر میتوانست و میبایست متحد شود ، و بر مبنای آن میشد انتظار تکامل بیشتر جنبش کارگری را داشت ، تاکید نمود . خواسته‌های فوری کارگری که توسط مارکس تنظیم شد ، خواسته‌های بزرگتر مانیفست کمونیست را منطقاً به دنبال داشت .

در این همه ، البته ، مارکس برتری عظیمی بر مازینی ، بر انقلابیون فرانسوی ، و نیز بر سوسیالیستهای انگلیسی که در کمیته بین‌الملل بودند داشت . وی خودش ، بدون اینکه اصول اساسی‌اش را تغییر داده باشد ، کار عظیمی انجام داد . تا اینزمان وی طرح اولیه کار غول آسای خود را بیپایان رسانده بود ، و مشغول آخرین دستکاریهای لازم برای تمام کردن جلد اول سرمایه بود . در آنزمان مارکس تنها انسان در جهان بود که چنین مطالعه طاقت‌فرسائی از شرایط طبقه کارگر انجام داده بود و آنچنان عمیقاً تمام مکانیسم جامعه سرمایه‌داری را فرا گرفته بود . در تمام انگلستان يك انسان دیگر هم وجود نداشت که رنج نامحدود انجام دادن چنان مطالعات کاملی از تمام گزارشات بازرسان کارخانه انگلیسی و تحقیقات کمیسیونهای پارلمانی را که شرایط را در شاخه‌های مختلف صنعت ، و تقسیم بندیهای مختلف پرولتاریای شهری و روستائی را مورد بررسی قرار میدادند ، بپذیرد . اطلاعاتی که مارکس در این زمینه در اختیار داشت جامع بود و بطور غیر قابل مقایسه‌ای از اطلاعات اعضای کارگر کمیته وسیع‌تر بود . وی شرایط را در هر حرفه‌ای ، و روابط آنرا با قوانین عام تولید سرمایه‌داری میدانست .

استعداد های يك مبلغ بزرگ در خود ساختمان خطابه مشهود است . درست همانطور که در مانیفست کمونیست ، مارکس با مبارزه طبقاتی بعنوان مبنای اساسی تمام تکامل تاریخ و کلیه

جنبشهای سیاسی آغاز کرد، در مانیفست جدید نه با عبارات کلی، و نه با موضوعات بلند پروازانه لکن با حقایقی که وضعیت طبقه کارگر را مشخص میکرد شروع نمود.

این حقیقت فوق العاده خطیری است که از بی نوائی طبقه کارگر در سالهای ۱۸۶۴ - ۱۸۴۸ علیرغم توسعه بیسابقه صنعت و رشد تجارت در این دوران، چیزی کاسته نشده است.

مارکس با اشاره به سخنرانی گلدستون در مجلس عوام خاطر نشان ساخت که علیرغم افزایش تجارت بریتانیای کبیر به سه برابر از سال ۱۸۴۳، زندگی انسان در مورد از هر مورد چیزی بجز مبارزه سخت صرفاً برای بقا نبوده است. در حقیقت، جانیان در زندان ها از بسیاری از کارگران تغذیه بهتری داشتند.

مارکس، با رجوع کردن مدام به تحقیقات کمیسیونهای پارلمانی، تصویری از کم غذائی، فساد، و مرض در میان توده های طبقه کارگر ترسیم نمود. در عین حال وی نظرها را به رشد افسانه های ثروت طبقات مالک جلب نمود.

بدین ترتیب مارکس به این نتیجه اجتناب ناپذیر رسید که علیرغم گفته اقتصاد دانان بورژوا، نه تکامل ماشین و نه بکار گرفتن علم در صنعت، نه گشایش وسایل جدید ارتباطی، کشف مستعمرات جدید، مهاجرت، پیدایش بازارهای جدید، و نه تجارت آزاد، هیچیک بینوائی طبقه کارگر را برطرف نمیکند. لذا وی بعداً، همچون در مانیفست کمونیست، نتیجه گرفت که در حالیکه نظام اجتماعی بر بنیاد سابق استوار بود، هرگونه تکامل جدید در نیروهای مولده کار تنها میتواند دره ای را که طبقات را از یکدیگر جدا میساخت و وسیعتر و عمیقتر سازد و خصومتها را که از قبل وجود داشته اند را بطور بازم بر جسته تری مطرح نماید.

مارکس پس از اشاره به علی که در شکست طبقه کارگر در سال ۱۸۴۸ سهم داشت شکستی که در مسیر خود بی تفاوتی ای که صفت مشخصه دهه بین سالهای ۱۸۴۹ و ۱۸۵۹ بود را بوجود آورد - توجه را بچند پیروزی که در آن دوران توسط کارگران بدست آمده بود

جلب نمود .

اول ، قانون روزانه کار ده ساعته . وی ثابت نمود که علیرغم تاکید همه ' مفتخورهای سرمایه داری ، کوتاه کردن روزانه کار نه تنها به بارآوری کار آسیب نمیرساند ، بلکه سبب افزایش آن نیز میشود . بعلاوه مارکس پیروزی اصل دخالت حکومت در مناسبات اقتصادی را بر نظرات اقتصاد آزاد (۱) خاطر نشان ساخت . وی سپس همچنانکه در مانیفست کمونیست نتیجه گیری کرده بود ، نتیجه گرفت که تولید میبایست تحت کنترل و هدایت مجموعه ' جامعه قرار گیرد ، و اینکه چنین تولید اجتماعی ای درست در پایه ' اقتصاد سیاسی طبقه کارگر قرار میگیرد . قانون مربوط به روزانه کار ده ساعته نه تنها یک پیروزی عملی بود ، بلکه پیروزی اقتصاد سیاسی طبقه ' کارگر را بر اقتصاد سیاسی بورژوازی نشان میداد .

دست آور دیگر کارخانه های تعاونی ای بود که بابتکار خود کارگران ساخته میشد . لکن برخلاف سالها که برایش انجمنهای تعاونی نقطه حرکت تبدیل جامعه به مرحله ' سوسیالیسم بود ، مارکس در مورد اهمیت عملی آنها مبالغه ننمود . بالعکس ، وی از این تعاونیها استفاده کرد تا به توده های کارگر نشان دهد که تولید بزرگ و علمی میتواند بدون طبقه ای از سرمایه داران که رنجبران را استثمار کنند به توسعه خود ادامه دهد ؛ و اینکه کار دستمزدی ، مانند برده - داری ، امری جاودانی نبود ، اما در واقع شکل گذرا و پست تری از کار بود که میبایست نهایتاً جای خود را به یک نظام تولید اجتماعی بدهد . پس از انجام کلیه استنتاجات کمونیستی ، مارکس نشان داد که مادامی که این انجمنهای تعاونی تنها تعداد کمی از کارگران را در بر میگرفتند ، به هیچوجه نمیتوانستند وضعیت طبقه کارگر را بهبود بخشند .

یک شبکه تولید تعاونی میبایست در همه جا گسترده شود قبل از اینکه تولید کمونیستی بتواند جای تولید سرمایه داری را بگیرد . لکن پس از طرح مسئله بدین ترتیب ، مارکس بسوء خاطر نشان ساخت که مخالفت مستأصلانه طبقات حاکمه ، در چنین گذاری ایجاد مانع میکند . زمین داران و سرمایه داران از قدرت سیاسی خویش برای دفاع از امتیازات اقتصادی خویش

استفاده می‌کردند . بدین ترتیب ، اولین وظیفه طبقه کارگر عبارت بود از بدست آوردن قدرت سیاسی ، و برای انجام این امر ، کارگران میبایست احزاب سیاسی کارگری در تمام کشورهای جهان بوجود آورند . تنها يك عامل پیروزی است که کارگران در اختیار خویش دارند . این عبارتست از توده یا تعداد . لکن این توده تنها زمانی نیرومند است که فشرده و متحد باشد و با دانش و علم هدایت شود . بدون فشردگی ، بدون همبستگی ، بدون پشتیبانی متقابل در مبارزه برای آزادی ، بدون سازمانی ملی و بین‌المللی ، کارگران محکوم به شکست هستند . مارکس اضافه کرد که تحت ره نمود این ملاحظات ، کارگران کشورهای مختلف تصمیم به ایجاد يك انجمن بین‌المللی کارگران گرفتند .

و بدین ترتیب بود که مارکس با کاردانی و مهارت حیرت‌انگیز خود دوباره به نتایج اساسی‌ای رسید که زمانی در مانیفست کمونیست آتشین تر رسیده بود : سازماندهی پرولتاریا بر مبنای خطوط طبقاتی ، ساقط کردن تسلط بورژوازی ، بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا ، الغای کار دستمزدی ، انتقال تمام ابزار تولید بدست جامعه .

مارکس خطابه افتتاحیه را با مسئله سیاسی بسیار مهم دیگری خاتمه داد . طبقه کارگر نباید خود را به محدوده تنگ سیاست ملی محدود سازد . او میبایست با سعی وافر مسائل سیاست خارجی را دنبال کند . اگر پیروزی کل هدف به همبستگی برادرانه کارگران جهان متکی میباشد ، آنگاه اگر طبقه کارگر اجازه دهد که طبقات حاکمه که مسئول دیپلماسی بین‌المللی میباشند تعصبات ملی را برای برانگیختن کارگران کشوری علیه کارگران کشورهای دیگر ، بمنظور کشتار مردم و نابود ساختن ثروت آنها ، بکار گیرند ، رسالت خود را اعلی نخواهد ساخت . لذا کارگران باید در تمام رموز سیاست بین‌المللی استاد شوند . آنها باید مراقب اعمال دیپلماتیک حکومت‌هایشان باشند ؛ آنها میبایست اگر لازم باشد با تمام نیروی که در اختیار دارند ، مقاومت نمایند ؛ آنها میبایست در يك اعتراض همه جانبه علیه توطئه های جنایتکارانه حکومت‌هایشان شرکت کنند . زمان آن است که به وضعیتی که ضمن مجازات کردن جنایتی که توسط افراد صورت میگیرد ، دزدی ، چپاول ، و فریب را در روابط بین‌المللی آزاد میگذارد ، پایان بخشیم .

فصل هشتم

اساسنامه بین الملل اول • کنفرانس لندن • کنگره های لوزان
و بروکسل • باکونین و مارکس • کنگره بال • جنگ فرانسه
و پروس • کمون پاریس مبارزه بین مارکس و باکونین •
کنگره لاهه •

ما تاریخ تاسیس بین الملل و نگارش خطابه افتتاحیه آنرا در جزئیات مورد بررسی قرار دادیم .
اکنون باید بمطالعه اساسنامه بین الملل بپردازیم . این نیز توسط مارکس نگارش یافته بود و ازدو
بخش تشکیل میشد؛ یکی بیان اصول ، و دیگری مسائل سازمانی .

دیدیم که مارکس با چه مهارتی اصول اولیه کمونیم را در خطابه افتتاحیه بین الملل
گنجانید . لکن مهمتر ، و بطور غیر قابل قیاسی مشکلتر از این امر ، آوردن این اصول در
اساسنامه بود . خطابه افتتاحیه تنها يك هدف را دنبال میکرد - روشن کردن انگیزه هایی که
کارگران را وادار مینمود تا در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ گرد هم آیند و بین الملل را تاسیس کنند . لکن
این هنوز يك برنامه نبود ، و تنها مدخلی بر آن بود ؛ این خطابه تنها اعلام رسمی آن در برابر
تمام جهان بود - و این امر بطور خاص در خود نامش - تاسیس يك انجمن بین المللی جدید ،
انجمنی از کارگران - نهفته بود .

مارکس بترتیبی همینقدر استادانه موفق به حل مسئله دوم شد - تدوین مسائل عمومی ای که
طبقه کارگر در کشورهای مختلف با آن روبرو بود .

با در نظر گرفتن این امر ،

که رهائی طبقات کارگر میبایست توسط خود طبقات کارگر بدست آید ؛ که مبارزه
برای رهائی طبقات کارگر بمعنای مبارزه ای برای امتیازات و انحصارات طبقاتی نیست
بلکه مبارزه ای است برای حقوق و وظایف برابر ، و الغاء هرگونه حاکمیت طبقاتی ؛
که بندگی اقتصادی انسان کارگر به انحصار ابزار کار ، یعنی سرچشمه زندگی ،